ارزش مقصد در زندگی

نوشته: پروفسور لطفی لئونیان

ارزش مقصد در زندگی

۱- لزوم مقصد در زندگی

زندگی به طور تحقیق دارای مقصد و منظوری است و نباید هرج و مرج و با بی‌نظمی و بلاتکلیفی بگذرد و البته باید مقصد و غایت آمالی داشته باشد. یک دسته بازیکنان فوتبال را ملاحظه کنید. کاملا آماده با تمام لوازم آن بازی، با کفش‌های خوب و لباس‌های ورزشی نو، اما بدون هیچ هدف و دروازه‌ای. این دسته شروع به بازی می‌نمایند، هر یک توپ را می‌زند، اما خط سیر هدف و دروازه را نمی‌داند. چگونه آنها می‌توانند بازی کنند در صورتی که نمی‌دانند دروازه‌های بازی کجا هستند؟ چگونه ما می‌توانیم «بازی زندگانی» کنیم در صورتی که برای ما مقصدی نباشد؟ آیا ما هدفی در زندگی داریم؟ آیا زندگی برای ما دارای معنی و مقصودی هست؟ زندگی بیشتر به سفر دریا شبیه است. یک کشتی را در نظر گیرید که روی اقیانوس بدون قطب‌نما و مقصد در حرکت و دستخوش امواج است. آیا زندگی انسان مثل آن است یا اینکه دارای خط سیری است؟ اگر کشتی بدون داشتن مقصد نتواند موفقانه مسافرت کند، ما در طی مسافرت زندگی چگونه بدون مقصد کامیاب می‌گردیم؟

چنانچه از نقطه نظر شخصیت آن را بنگرید، پاسخ بدان پرسش واضح است. شخصیت یعنی عقل و عقل یعنی مقصد. اگر ما دارای شخصیت هستیم پس مقصد هم داریم، پیشه و کار ما هر چه می‌خواهد باشد. کسی که بدون مقصد است دیوانه می‌باشد. آهنگر با آستین‌های بالا زده که در مغازه خود پتک را بر آهنی که روی سندان است می‌زند مقصودی دارد. بنا با توده‌های خاک و سنگ و آجر در اطراف خود دارای مقصودی است. خیاط با پارچه‌ای که روی میزش هست منظوری دارد. در حقیقت صفت مختصه و ممیزه زندگی انسان داشتن مقصود است. بهترین نیروی بشر عبارت از استعداد او در تمرکز قوی و صفات برای به دست آوردن مقصود و منظور است. لذت انسان در زندگی داشتن هدف و مقصد است والا سعی و کوشش بی‌معنی و زندگی عذاب و زحمت می‌بود.

در روزگار پیشین یکی از شکنجه‌های ظالمانه و بی‌رحمانه این بود که مقصر زندانی را به چرخی که روی چاهی بدون آب نصب کرده بودند، می‌بستند و او را وادار می‌کردند که شب و روز چرخ را بگرداند. زندانی مجبور بود که دائما به این کار بپردازد بدون اینکه قطره‌ای آب بکشد. این کار فوق‌العاده سخت بود، نه به علت اینکه کار سنگینی بود، بلکه از آن جهت که کار بی‌مقصد و بی‌نتیجه‌ای را انجام می‌داد. ما نمی‌خواهیم به کاری که بی‌نتیجه است بپردازیم. آن چیزی که به ما قوت می‌بخشد و در کارهای روزانه با وجود تمام مشکلات و سختی‌ها مدد می‌دهد داشتن مقصد است، زیرا بشر موجودی ایدآلی است. دانشمند با لوازم علمی خود در لابراتور، دانشجو با کتاب‌های خود در اتاق کار، برزگر با بیل و لوازم کشت خود در کشتزار، همه هدف و مقصدی دارند. بنابراین می‌توانند با بی‌خوابی‌ها و زحمت و سختی کار دوام آورند. وقتی ما دارای مقصدیم، در خود احساس قوت و خوشحالی می‌نماییم و وقتی بی‌مقصدیم در کار ضعیف و دلسرد می‌باشیم. یکی از مقاصد مهمه تعلیم و تربیت این است که به دانش‌آموزان و دانشجویان برای یافتن هدف و مقصدی عالی در زندگی کمک کند. شاد و خوشبخت کسی است که مقصدی شرافتمندانه دارد و مساعی خود را صرف وصول بدان می‌نماید! شادمانی زندگی در یافتن مقصد و تعقیب آن با تمام قلب. آن مقصد چیست و چگونه می‌توان آن را یافت؟ این است آن موضوعی که ما در پیش داریم و باید بدان پی بریم.

۲- مقصد در زندگی

مقصد زندگی چیست؟ فرضیات گوناگون در پاسخ این پرسش داده شده که عمومی‌ترین آن این است که عیش و نوش مقصد زندگی است، به این معنی که ما باید پیوسته در پی آن چیزی باشیم که شادی‌بخش و مسرت‌آور است. در یکی از رمان‌هایی که توسط جان گالزورتی نوشته شده و بنام «پیشرفت مقدس» است، در فصلی تحت عنوان «روح فلر» مکالمه ذیل مندرج است که فکر امروزه مردم را از این حیث مجسم می‌سازد. به پرسشی که از فلر می‌شود که «جوانان تربیت شده امروزه در خصوص زندگی چه عقیده دارند» پاسخ می‌دهد: «زندگی! آه، ما آن را از دست داده‌ایم. اکنون می‌خواهیم وقت خوش داشته باشیم و از هر چیز بهره و لذتی برگیریم.» اما نمی‌شود بدین طریق ادامه داد. زندگی باغ بزرگ گل سرخ نیست و حتی گل‌های سرخ هم خار دارند. بهار را خزان در پی است و تابستان را زمستان به دنبال و

ما باید برای آن کاملا حاضر شویم. لذت و سرور در زندگی جایی دارد. ما گاهی از اوقات باید در صدد خوشی و لذت باشیم، اما این نباید مقصد اساسی قرار گیرد، زیرا مقصد ما بهتر از آن خوشی و لذت است. اخیرا زنی را دیدم که از فامیل متمولی و وقتی در وجاهت مشهور بود. اکنون او تقریبا مشتی استخوان و پوست است، از جهت اینکه خواب و استراحت خود را صرف توجه طفلی کرده که سال‌ها مریض بوده است. با وجود این، خوشحال بود، چونکه راضی بود که وظیفه خود را تا آخرین نقطه امکان انجام داده است. ما نباید خوشحالی حقیقی را با خوشی و لذت اشتباه کنیم. ما باید از جویندگان آن نوع خوشی و لذت متمایز باشیم.

اشتباه عمومی دیگر در این است که کامرانی و پیشرفت شهوانی را مقصد زندگی می‌دانند. بدیهی است که ما نان را برای ادامه حیات لازم داریم، اما فقط به واسطه نان زندگی نمی‌کنیم. هرج و مرج و بی‌نظمی در زندگی بین‌المللی امروزه نمونه خوبی از این است. با وجودی که به سهولت وسایل سرور و خوشحالی هر کس فراهم می‌شود، چرا باز ملل ناراحت و در زحمت و پریشانند؟ به جهت اینکه زیاد و با تمام قلب به دنبال ثروت و کامیابی رفته‌اند و چیزهای اساسی دیگر همچون عدالت و انصاف و محبت را فراموش نموده‌اند. بشر از چیزهایی که فقط منتهی به خوشی و لذت و ثروت می‌شود راضی و خرسند نیست. آنها موقتی و فانی هستند نه اساسی و ابدی. بشر احتیاجاتی عمیق‌تر از آن دارد. پس مقصد اصلی زندگی چیست؟ برای اینکه بدین پرسش پاسخ دهیم یک پیانو را در نظر گیریم و بپرسیم «مقصود از این پیانو چیست؟» ممکن است پیانو را برای مقاصد خوب به کار برد و اگر بخواهید می‌توانید آن را به جای سوخت مصرف کنید. شعله بسیار خوبی دارد، اما آیا این است منظور پیانو؟

کارلایل مورخ انگلیسی بعد از ماه‌ها رنج و زحمت از نوشتن شاهکار خود فراغت حاصل کرد. یک روز عصر فراموش نمود و آن نوشته‌های روی میز بجا ماند. مستخدم صبح زود از خواب برخاست و اوراق را روی میز دیده به مصرف روشن کردن آتش رسانید. آیا این بود مقصود اصلی آن؟ بعد از جنگ بزرگ، یک کارخانه کاکائوسازی مجانا بشکه‌های بسیاری کاکائوی بسیار خوب به لهستان فرستاد تا در میان دهقانان فقیر که در زحمت گرسنگی بودند تقسیم شود. دهقانان بشکه‌های کاکائو را گرفتند، اما چون تا آن وقت کاکائو ندیده بودند و فایده آن را نمی‌دانستند، برای رنگ کردن دیوارها به کار بردند و رنگ قشنگی شد! آیا این مصرف صحیح کاکائو بود؟ برگردیم به مثال پیانو. ممکن است پیانو را برای زینت اتاق به کار برد و جزو مبل‌های اتاق قرار داد و روی آن گلدان گل و اسباب و زینتی‌های دیگر گذاشت. من دیده‌ام گاهی پیانوی بسیار عالی در سالن به جای یک میز برای گلدان‌ها به کار رفته، زیرا کسی در آن فامیل نمی‌دانست چگونه آن را بنوازد. آری ممکن است پیانو برای زینت اتاق به کار رود، اما آیا این است مصرف و منظور اصلی و صحیح آن؟

پیانو ممکن است برای مقصد بسیاری به کار رود، ولی مقصود اصلی آن فقط یکی است و آن برای موسیقی است. پیانو برای آن ساخته شده که شاهکارهای مزارت، هندل، بیتون و هیدن را بنماید. برای سوخت و زینت ساخته نشده، بلکه فقط برای موسیقی درست شده است. زندگی انسان برای چه و مقصودش چیست؟ چه چیزهایی در پیشرفت انسان دخیل و به او قوت و کمک می‌دهد؟ آیا شهوت، قتل، حسد، طمع و مستی به او توانایی می‌بخشند، یا شخصیت او را فاسد و خراب می‌سازند؟ آیا این چیزها برای او مضرند یا مفید؟ گناه جسم و روح شخص را می‌کشد. این قانون استثنا ندارد. ما برای عدالت، نیکویی، دوستی و محبت خلق شده‌ایم و شکی نیست که تجاوز از آنها ما را ضعیف می‌کند و بالاخره شخصیت ما را فاسد و خراب می‌سازد.

شاهکارهای بزرگ ادبیات دنیا پر از مثال‌هایی است که این موضوع را شرح می‌دهند. در قطعه (پیبس) مکبت آن شاهکار بزرگ شکسپیر می‌بینیم خانم مکبت و شوهرش چگونه در اثر جاه‌طلبی مذموم مقصد شوم خود را با کشتن یک شخص بی‌گناه انجام دادند و با وجود این دیگر بعد از آن عمل جنایت‌آمیز راحتی نداشتند. مکبت صدایی می‌شنود که می‌گوید: «دیگر مخواب! دیگر مخواب!» و به دستش نگاه کرده می‌گوید: «آیا اقیانوس‌های بزرگ عالم این خون را از دست من پاک خواهند کرد؟» تاریخ در امثال این مسایل پر از نمونه است. در تورات می‌خوانیم که حضرت داوود فرمان داد یکی از سپاهیان باوفایش درموقع جنگ پیشاپیش قرار گیرد و کشته شود تا او در نتیجه بتواند با زنش ازدواج کند. چنین شد و داوود زن او را به عقد خود درآورده، اما در نتیجه پیروی شهوت و تجاوز و تخلف از زندگی فامیلی با زحمت بسیار مواجه شد و خوشحالی واقعی را از دست داد و عبرت برای همه اولاد و اعقاب خود شد.

سقراط آن دانشمند بزرگ یونانی شعاری ترتیب داده بود که اساس یافتن طریق صحیح در زندگی می‌باشد و آن این است: «خود را بشناس.» این کلمه به قدری مورد توجه قرار گرفت و آن را اصل اساسی دانستند که بر دیوارهای معبد اپولو دردلفی نوشتند. فیلسوف‌ها و مردمان دیگر از همه دنیا می‌آمدند و آن کلمه را می‌خواندند و در آن تفکر می‌کردند. «خود را بشناس»، حقیقتا چه اصل بزرگی! چند سال پیش وقتی من در آتن گردش می‌کردم، تقریبا در آن نقطه که سقراط و شاگرد بزرگش افلاطون قدم می‌زدند، مردی را دیدم که نزدیک ماشین سنجش بزرگی در کنار خیابان ایستاده و مردم را دعوت می‌کند که: «بیایید و خود را با دادن یک شاهی وزن کنید.» چیز قابل توجه این بود که آن شخص شعار بزرگ سقراط «خود را بشناس» را روی قطعه‌ای مقوا نوشته و بر ماشین نصب کرده بود. شما یک شاهی می‌دهید و می‌فهمید استخوان‌ها و عضلات شما چند کیلو وزن دارند و بنابر گفته صاحب ماشین «خود را بشناسیم.» آیا می‌توانیم با دانستن مقدار جسم و یا ثروت و دارایی حقیقتا خود را بشناسیم؟

پاسخ بدان پرسش منفی است، لیکن آنقدر عاقل نیستیم که در پی آن باشیم تا کاملا خود را بشناسیم. انسان دارای جسمی است. آری، اما سوای جسم هستیم و بیش از آن می‌باشیم. به طوری که دانشمندان معلوم کرده‌اند تمام سلول‌های بدن ما در ظرف هشت الی ده سال تغییر می‌یابند و با وجود این خود را گم نمی‌کنیم. انسان عبارت از شخصیت است و شخصیت اخلاقی و روحانی است. شما ممکن است تمام اعضای بدن یک نفر را در لابراتور تجزیه کنید و با وجود آن او را نشناسید. انسان دارای مقاصدی است که شخصیت او را می‌رساند، میل و آرزوی ما آن غرض و محرک درونی و آن مقاصد اخلاقی و روحانی هستند که شخصیت ما را تشکیل می‌دهند. ما اساسا موجوداتی اخلاقی و معنوی هستیم و برای راستی، نیکویی و محبت ساخته شده‌ایم و موضوع اساسی این است که آیا ما بدان‌ها عمل می‌کنیم یا نه. آن اصل حیاتی و ضروری که زندگی و آتیه و سرنوشت ما را تعیین می‌کند این است که آیا مقصد ما بر طبق راستی، نیکویی و محبت است؟ آیا ما حقیقتا مقصد خوبی داریم؟ آنچه ما در تصرف خود داریم مهم نیست، آنچه مهم است دانش ما نیست، لیکن آنچه که برای آن دانش، قدرت و مقام خود را به کار می‌بریم. قدرت جوهر ذی‌قیمت شخصیت انسانی نیست، زیرا ممکن است برای مقاصد خیلی بد به کار برده شود. قدرت مانند دینامیت است. دینامیت ممکن است برای افتتاح طرق جدیدی در راه سعادت بشر به کار برود یا برای انهدام و محو او. اصل اساسی برای بشر آن نیست که دارای قدرت است، اما آیا حقیقتا خوب و اخلاقش پسندیده، مقاصدش نیکو و عقیده‌اش صحیح است؟ اگر بخواهیم دارای شخصیتی کامل باشیم بایستی پیرو محبت، صلح، نیکویی، وفاداری، تواضع و خودداری بوده و تحمل رنج و زحمت کنیم. برای یافتن مقصد صحیح زندگی باید اینها را درک و عملی سازیم.

۳- مسیح و مقصد زندگی

مسیح چه فراستی در تجزیه زندگی بشر نشان داد! او خود را با آداب و رسوم مذهبی، موضوع فرشتگان و ارواح خبیثه مشغول نساخت و وارد در مباحث دیگر همچون آسمان نگشت. وی با مسایل اصلی زندگی سر و کار داشت به این معنی که مقاصد زندگی چیست؟ بشر برای چه مقصود در این دنیا زیست می‌کند؟ معنی زندگی چیست؟ مثلا جوانی متمول و صاحب مقام به نزد او می‌آید که دارای ظاهری آراسته است و رفتارش کامل به نظر می‌رسد. با وجود این شخص کاملی نیست و از خود راضی و خشنود نمی‌باشد. به نزد مسیح آمده می‌پرسد: «ای استاد چه باید بکنم؟» پاسخ مسیح به او خیلی واضح است، چنین می‌گوید: «یک چیز نقص داری، برو و مایملک خود را بفروش و به فقرا بده.» مسیح شخص زاهد و راهبی نبود و نمی‌خواست دستور راهبی بدهد، لیکن دید که ثروت و مکنت آن جوان بتی شده و سد راه ترقی وی گشته و مانع از وصول او به مقصد می‌باشد. بنابراین از او می‌خواهد که دست از آن بردارد و آن را کنار گذارده خدمت و محبت را پیش گیرد. جوان نومید و غمگین برمی‌گردد. مسیح حق داشت، زیرا اشخاص بسیاری آتیه خود را خراب نموده به علت اینکه خدمت و محبت را خوار شمرده‌اند و از روی شوق و میل در پی تحصیل ثروت رفته‌اند.

مثالی دیگر از سرگذشت مسیح این است: نیقودیموس مردی محترم و دانشمند و پیشوای قوم است. شب به نزد مسیح می‌آید که او را ملاقات و در خصوص ملکوت خدا صحبت بدارد. اکنون این مرد دانشمند را به نظر آورید که در حضور مسیح در روشنایی شمع نشسته است. او در موضوع صحبت فکر کرده و مقدمه خوبی تهیه کرده است بدین طریق: «ای استاد، می‌دانم که تو معلم هستی و از جانب خدا آمده‌ای.» حقیقتا چه عبارت مؤدب و ملاطفت‌آمیزی برای شروع به صحبت اختیار نموده، لیکن مسیح بیان او را قطع و به او نگریسته به طریقی که این معنی را می‌رساند: «رفیق

ما برای تعارفات در اینجا نیامده‌ایم، برای مطالب مهم حاضر شده‌ایم» و سپس می‌گوید: «آمین، آمین به تو می‌گویم اگر کسی از سر نو مولود نشود ملکوت خدا را نخواهد دید» یعنی تو باید تولد تازه یابی. مقصود از آن چیست؟ مقصود این است که به وسیله نیروی الهی طبیعت خودخواه بشر کاملا تغییر کند و تصفیه گردد به طوری که موجودی روحانی شود. سپس مقاصد بیهوده که طبیعتا دنبال می‌کرده از روی میل از دست بدهد و در پی وصول بدان هدف و مقصدی باشد که خدا در زندگی او می‌خواهد. آنگاه روش زندگی خود را از خودپرستی به خدمت تغییر خواهد داد و برای خدمت و محبت به دیگران حاضر خواهد شد.

مسیح به زندگی حقیقی بیشتر از هر چیز دیگر اهمیت می‌دهد، چنانکه می‌گوید: «من آمده‌ام که آنها حیات یابند و به طور کلی واجد آن گردند.» چگونه؟ مسیح می‌گوید: «نباید گذاشت چیزی انسان را از داشتن زندگی پاک باز دارد. اگر دست راستت تو را لغزش دهد قطعش کن! اگر چشم راستت تو را بلغزاند قلعش نما.» به عبارت آخری انسان باید طریق صحیح در پیش گیرد و به هر قیمتی است آن را پیروی نماید. می‌فرماید: «شما نمی‌توانید خدا و ممونا را (که بت ثروت و مادیات است) خدمت کنید. باید تصمیم بگیرید و صداقت و وفاداری خود را نسبت به مقصد اصلی ابراز دارید. زندگی محدود به خوراک و پوشاک نیست و بالاتر از آن است.» اگر بخواهی ظفر یابی و به مقصد اصلی فائز گردی باید حاضر باشی که خوراک و پوشاک را از دست بدهی. آیا این صحیح و عادلانه نیست؟ با وجود این ما چقدر در عملی نمودن آن سستی روا می‌داریم. مسیح در خصوص سعادت حقیقی چه تعلیم می‌دهد؟ او می‌گوید: «پاکی قلب، صلح‌طلبی، وظیفه‌شناسی، داشتن روح بخشش و متظاهر نبودن در زندگی، سعادت حقوقی هستند، سرزندگی را در بر دارند.»

نکته مهم دیگر این است که مسیح با کمال دقت بین آنچه بشر می‌خواهد و آنچه حقیقتا بدان نیازمند است فرق گذاشت. چه تصادمی بین آرزوها و احتیاجات ما می‌باشد! شاید ما چیزی را با کمال میل طالب باشیم و ابدا بدان احتیاج نداشته باشیم و بلکه برای ما مضر هم باشد. از طرف دیگر ممکن است احتیاج به چیزی داشته باشیم، اما آن را نخواهیم. در بازار مغازه‌دارها آنچه مردم میل دارند نمایش می‌دهند نه آنچه بدان احتیاج دارند. روزی یعقوب و یوحنا، دو پسر زبدی، به نزد مسیح آمده گفتند: «ای استاد، به خدمت آمده‌ایم تا آنچه از تو بخواهیم برای ما بکنی.» مسیح ایشان را گفت: «چه می‌خواهید برای شما بکنم.» گفتند: «عطا فرما که یکی بر طرف راست و دیگری بر طرف چپ تو در جلال تو بنشینیم.» این واقعه چه نمونه خوبی است از فکر ناقص و نارسای جوانان. چند نفر از جوانان با استعداد روشنفکر آتیه خود را در راه میل به عزت و جلال خراب و فاسد نموده‌اند! اما توجه کنید مسیح به آنها چه گفت: «آنکه بخواهد در میان شما بزرگ باشد، خادم شما باشد و هر که خواهد مقدم بر شما باشد غلام همه باشد. زیرا که من نیامده‌ام که مخدوم شوم، بلکه تا خدمت کنم.» هدف و مقصد زندگی چه باید باشد؟ آیا کسب افتخار و جلال است و یا خدمت به دیگران؟ آیا مخدوم دیگران شدن است و یا خدمت به دیگران نمودن؟ این است موضوع اساسی زندگی؛ یعنی آنچه که آتیه ما را تعیین می‌نماید.

۴- خاتمه

محققا عواملی در زندگی ما دخیل است، اما عامل اصلی آن چیزی است که هر کس در زندگی بدان بیشتر اهمیت می‌دهد و قوای خود را صرف وصول بدان می‌نماید. آن چیزی که عزیز و گرانبها و سرنوشت ما را در زندگی تعیین می‌کند و با تمام قوا قابل تعقیب است کدام می‌باشد؟ از نقطه نظر معرفت‌الروحی این مطلب صحیح است که آنچه بخواهیم به دست می‌آوریم، آنچه تجسس کنیم می‌یابیم و می‌شویم آنچه را که دوست داریم. اما عامل اساسی آنچه دارا هستیم نیست، بلکه آنچه ما را اسیر خود کرده است. این است عامل اصلی و این است هدف ما! زندگی بازی خطرناکی است و همچون بازی‌های دیگر برد و باخت آن آسان می‌باشد: اگر در طلب چیزهایی باشید که دارای ارزش ابدی و موجب آبرومندی و نیکنامی و نجابت هستند، خواهید برد و اگر در صدد چیزهایی که دارای ارزش موقتی هستند و در پی رغبت‌ها و خواهش‌های نفسانی باشید، خواهید باخت. مسیح فرمود: «اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید» یعنی آنچه مهم‌تر است مقدم بدارید. در زندگی چه چیزها مقدمند؟ آیا مایل هستید چیزهایی که در حقیقت مهم هستند مقدم باشند؟ پروفسور روبرت میلیکن، یکی از دانشمندان درجه اول عصر حاضر، در موقع تقدیم یک گرم رادیوم به مادام کوری در دانشگاه شیکاگو گفت: «مهم‌ترین چیز در دنیا عقیده و ایمان به وجود و ارزش عالم اخلاقی و روحانی است.»

عالم معرفتی وجود دارد و علم آن را توسعه می‌دهد. عالم بهتری نیز هست که عالم اخلاقی و روحانی است و انسان باید بر آن واقف باشد. البته ما باید در عالم معرفت اقامت گزنیم و به کسب معلومات جدید بپردازیم، لیکن موضوع مهم دیگری در پیش است که در عالم بالاتر یافت می‌شود و تعلیم و تربیت صحیح نمی‌تواند آن را فراموش کند. آن موضوع این است که هدف و مقصد زندگی چیست؟ واقعه‌ای در قسمت آخر زندگی مسیح مشاهده می‌شود و آن این است که مسیح با پیلاطس حاکم رومی مواجه می‌شود. پیلاطس از مسیح راجع به مقصود زندگی وی و اقداماتش پرسش می‌کند. مسیح در پاسخ می‌گوید: «از این جهت من متولد شدم و به جهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم.» پیلاطس از روی سخریه می‌پرسد: «راستی چیست؟» مسیح و پیلاطس در زندگی دو راه را می‌نمایند، یکی با تمام قوا حتی با ارزش جان خود راستی را شهادت می‌دهد و دیگری در فکر خشنودی مردم است. ما باید پیرو کدام یک باشیم؟